بسم‌الله الرحمن الرحیم

جلسه هفتم: 2 اردیبهشت 1394

مساله هابیل و قابیل جای تأمل بسیاری دارد چون مساله آغاز زندگی ما روی زمین است. بعد از هابیل که شهید راه هدایت شد، نوبت به شیث می‌رسد که قبر آن طولانی است. قبل از حضرت نوح نیز حضرت ادریس است که ده نسل با حضرت آدم و شش نسل با حضرت نوح فاصله دارد زمان ایشان اتفاق مهمی می افتد. فاصله آدم تا نوح چیزی به نام تمدن و شریعت و قانون نداریم پس تلاش برای منظم کردن جامعه تا رسیدن به تمدن وظیفه انبیاست. اولین کسی که شریعت آورد حضرت نوح بود زیرا تا قبل از آن مردم نیازی به این شرعت نداشتند. و جامعه خیلی ساده بود و کان الناس امه واحده

اولین اتفاقی می افتد، نهضت علمی ای است که حضرت ادریس وارد می‌کند. که اولین کسی بوده است که شروع به درس دادن می‌کند که مهمترین قسمت تمدن است و نهضت علم آموزی از این زمان آغاز می‌شود. بسیاری از مهارت ها مثل خیاطی از این دوره است.

زمان حضرت نوح، بت پرستی جدی می‌شود و وقتی که فرزندان آدم میمیرند، شیطان میگوید برای تکریم این‌ها یک مجسمه بسازیم و کم‌کم فرزندان آن‌ها را به این سمت می‌برد که این‌ها را باید پرستش کنند که در زمان پیامبرما بت پرستان میگویند ما به خاطر تقرب به خدا این هارا میپرستیم.

در زمان حضرت نوح پنج بت اصلی بودن در همین کوفه که نام این پنج بت در قرآن هم آمده است. اولین کسی که قیام می‌کند برای تشکیل حکومت و مبارزه با بت پرستی حضرت نوح است. ایشان محل زندگی شان در کوفه است. ایشان 950 سال دعوت می‌کنند. دعوتی که در آن با سختی همراه بوده است و کتک میخورده و اینقدر او را میزندند که بیهوش میشده. و تعداد انسان ها محدود به همان منطقه بوده و نمیتوانسته هجرت کند. که در این مدت فقط تعداد اندکی حدود 80 نفر به او ایمان آوردند.

تا اینکه خدا وحی می‌کند که غیر از این تعداد دیگر کسی ایمان نخواهد آورد. لذا حضرت نوح مامور می‌شود تا نفرین کند و خدا مطابق نفرین او کافران را از بین ببرد. لذا حضرت نوح نفرین می‌کند. او میگوید اگر این کافران در زمین باقی بمانند، همین تعداد اندک مومنین را نیز از دین خارجشان می‌کند.

خدا طرح طوفان را به حضرت نوح خبر می‌دهد. که حضرت نوح شروع به کشتی ساختن می‌کند، مردم شروع به مسخره کردن او کردند. شاید به خاطر نشناختن کشتی بود که آن‌ها را مسخره می‌کردند. تنور پیرزنی در کنار مسجد کوفه بوده که این تنور نشانه آغاز عذاب است. و از ان آب شروع به جوشش می‌کند که تا روی کوه ها آب بالا آمد. پسر نوح که اسمش کنعان بود، حضرت نوح به او که در دوردست بوده، میگوید سریع با ما سوار کشتی شو زیرا حضرت نوح نمیدانسته که او کافر است. لذا این نشان می‌دهد که پسر نوح اولین منافق بوده و نشان دهنده این است که دین دارد در جامعه ارزش پیدا می‌کند و نفاق دارد کم‌کم به وجود می آید که پسر نوح میگوید که بر بالای کوه میروم. نوح میگوید که پسر من از اهل من بود که برخی میگویند که نوح میدانست که پسرش کافر است و می‌خواست پارتی بازی کند. که خدا میگوید که نه او کافر است (انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح ...) مفسرین ما میگویند که حضرت نوح فقط سوال کرد که چرا پسرش که مومن بوده از بین رفت و گرفتار عذاب شد درصورتی‌که این اشتباه بود و خدا به او میگوید که او کافر است.

کشتی شش ماه روی آب بوده است. تا به کربلا می‌رسد که جریاناتی دارد و بعد به سمت کعبه میرود و کعبه تنها جایی بوده که زیر آب نرفته و حضرت نوح پیاده می‌شود و جنازه ادم را خارج می‌کند که در تابوت بوده و حجش را انجام می‌دهد و به سمت کوفه بازمیگردد و همانجا آب فروکش می‌کند و همانجا می ایستد. (میگویند کشتی ای در کوه های آرارات یافت شده که لنگری بزرگ دارد و این بعید به نظر می‌رسد، زیرا کشتی نوح لنگر و موتور نداشته و حضرت نوح میگوید بسم‌الله مجریها و مرسیها) تا جایی که مردم پیاده می‌روند و خدا میگوید یا نوح اهبط بسلام منا. بعد از این هبوط کامل می‌شود و نوع جدیدی از زندگی در زمین آغاز می‌شود. مردمی که طوفان را دیده اند و قرار است این‌ها در زمین حکومت اسلامی تشکیل دهند. از این هشتاد نفر که زندگی را در زمین آغاز کردند، 72 نفر از اهل بیت نوح بودند و سایر آن‌ها همراهان نوح بودند. که نوح در این جا دولتی تشکیل می‌دهد که شکل ضعیفی از حکومت است. حضرت نوح دولت را به همین حکومت در کوفه محدود نمیکند، حضرت نوح این هشتاد نفر را در جهان پخش می‌کند. و آن‌ها را دسته دسته می‌کند و به چند جای جهان میفرستد. احتمالا بین این دسته ها پیامبران بوده‌اند. پس ما باید برای تمدن های مختلف بنیان الهی بدانیم مثل تمدن مصر که در روایات آمده است که اهرام را پیامبران ساخته اند نه فراماسونرها. این انتشار اولین لحظه ای است که امکان آن به وجود آمده است. یک عده به ایران آمدند. احتمالا تمدن‌هایی که در ایران میبینیم در شش هزار سال پیش و ... از همین قوم حضرت نوح باشند. پس این فرضیه که ما آریایی هستیم و از کجا وارد شدیم اشتباه است و ریشه ما جز بین النهرین نیست.

قدیمی ترین تمدنی که در آمریکای جنوبی به وجود آمده است اگر از نظر زمانی فرض کنیم که عده‌ای که به آفریقا فرستاده شده بودند هم به آمریکا نزدیک بودند و هم کشتی سازی بلد بودند که این عده به امریکای جنوبی رفتند که همان تمدن را در انجا به وجود آوردند. آمریکای جنوبی ممکن است از شرق آسیا رفته باشند یا شمال آفریقا رفته باشند. احتمالا فرض اول که ایرانی‌ها رفته اند درست باشد و ممکن است هر دو درست باشد.

بعد از نوح قوم عاد و قوم ثمود می‌آیند. ما دو تمدن داریم یکی سومر و یکی آکد که همان ثمود و عاد است که از بین رفتن این‌ها را به دست می آوریم. این‌ها بت هایی را بر روی هر تپه ای درست می‌کردند. بر اساس قرآن این‌ها اشتباه می‌کنند که فکر می‌کنند با به وجود آوردن این نشانه ها در مکان های مختلف میتوانند نظامی به وجود آورند که در جهان تاثیرگذار باشند اما قران میگوید که این‌ها کار عبث می‌کنند و نمیتوانند در جهان به این وسیله تأثیر بگذارند.

قوم ثمود در جنوب عربستان بوده‌اند و قوم عاد در وادی القری (سر راه مکه به شام) قرآن تصریح می‌کند که این‌ها خلف قوم نوح بودند و خلف بلاواسطه اند تقریباً. بابل مربوط به زمان بعد از طوفان است که از نظر لغوی به معنای باب الله است. شهر می‌تواند انسان را متدین کند و می‌تواند باب الله باشد. ما در غرب بابل شهرری به نام کربلا داریم. که در همان زبان کربلا یعنی قرب الله یعنی جوار خداوند. یعنی بابل دری است برای رسیدن به خداوند یعنی افراد کربلا را می‌شناختند و می‌دانستند در آنجا قرار است چه اتفاقی بیافتد. بابل بعداً سقوط می‌کند و مرکز بت‌پرستی می‌شود. تا از نسل همین فرزندان نوح نمرود خارج می‌شود. و حدود چهار هزار سال پیش نمرود حکومتی شیطانی تشکیل می‌دهد و حضرت ابراهیم نیز آمده است. حضرت ابراهیم در نزدیکی کوفه به دنیا آمده است. و همه شیاطین منتظر به دنیا آمدن حضرت ابراهیم هستند تا او را بکشند و حمل ابراهیم مخفی است و مادر او را در غار بزرگ می‌کند و برای همین وقتی بت‌ها را می‌شکند میگویند فتی یقال له ابراهیم یعنی خوب او را نمی‌شناختند و تازه به شهر آمده است. حضرت ابراهیم ماجرا را آشکار می‌کند و می‌فهماند که بت‌ها نمی‌توانند صحبت کنند و از خودشان دفاع کنند یعنی یک عملیات روانی و یک روشن کردن افکار عمومی که در اینجا طرف مقابل نیز برای افکار عمومی را به نفع خودشان بازگردانند سه روز نمرود هزینه کرد و همه را جمع کرد و به ابراهیم گفت اگر می‌توانی خدایت را به یاری بیاور که همه آمدند و معجزه را تماشا کردند و ابراهیم هفتادسال دعوت کرد در همین کوفه که در این مدت فقط حضرت لوط و چند نفر دیگر ایمان آوردند که در اینجا چون پایگاه‌های مختلفی ایجادشده در زمین، حضرت ابراهیم به مهاجرت پرداخت تا دین خدا را گسترش دهد و ابتدا به مصر رفت و لوط در اردن ماند و خود به فلسطین رفت.

این قدهای بلند احتمالاً به خاطر توطئه بنی‌اسرائیل است که می‌گفتند دشمنانی که با جنگ آن‌ها نرفتند به خاطر قد بلند و هیکل بزرگ آن‌ها بوده و برای همین انسان‌های قدیم را قدبلند معرفی کرده‌اند.

میگوییم علوم انسانی اسلامی و همه چون نمی‌دانند چیست مسخره می‌کنند.

اورشلیم یعنی شهر صلح شهر سالم

اورمیه یا شهر آب

جلسه هشتم: 9 اردیبهشت 1394

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضرت ابراهیم به بئر السبع مهاجرت کرد که در آنجا هفت‌چشمه بود و هفت چاه. در عبری س را ش تلفظ می‌کنند که برخی به‌اشتباه فکر کرده‌اند آن بئر شیع است.

تپه‌ای بوده که محل عبادت حضرت موسی بوده و آن را قبة الرمان میگویند.

حضرت ابراهیم تا 70 سالگی در عراق بود و نتوانست بیش از 3 نفر را هدایت کند و بعد به فلسطین مهاجرت کرد.

عراق اگرچه محل اولیه شکل‌گیری زندگی انسان بود اما بعد از تدبیر نوح، فلسطین نیز آباد شده بود. ویژگی این سرزمین این است که بین سه قاره است و به‌قول‌معروف لولای جهان یا چهارراه جهان است.

تمام موضوع تجارت باستانی جهان، در فلسطین است. فنیقی‌ها در این منطقه زندگی می‌کردند و اولین تاجران بودند. حال که کار در عراق فل کرده است، باید به سرزمینی رفت که فضا بازتر باشد.

همین نقطه استراتژیک بودن فلسطین باعث شده که مردم آنجا اخلاقی تاجرمئابانه داشته باشند مثل لبنانی‌ها که یک‌بار این‌وری هستند و یک‌بار آنوری. سرزمین لبنان همچین ویژگی‌ای دارد مثلاً نوع کتاب‌هایی که از لبنان خارج می‌شود، نشان می‌دهد که آن‌ها چگونه هستند و تضارب آراء بسیار زیاد است. یا نوع لباس پوشیدن مردم و زنان این را نشان می‌دهد که یکی خیلی برهنه و یکی خیلی با حجاب دارند کنار هم راه می‌روند. ما میگوییم فلسطین قبله اول ماست و قبل آن‌هم محل معراج پیامبر ماست. و روی این دو سرمایه‌گذاری می‌کنیم. و نمی‌گوییم که منطقه مهم سوق‌الجیشی است. اگر قبله اول ماست‌ قبله همیشگی آن‌هاست و در آنجا مستقر نیز بوده‌اند. و حضرت موسی و عیسی نیز آنجا بوده است. تازه قبله ما بوده است پیامبر نیز از این قبله رضایت کامل نداشته.

معراج پیامبر نیز احتمال دارد که مسجد کوفه باشد که در قرآن نیز آمده که سلحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله. که مسجد الاقصی وصفی است که به معنای مسجد دورتر است. و احتمال زیاد هم هست و بارکنا حوله احتمال زیا د منظور نجف است. در روایات هم آمده که امام علی ع گفته که مسجد کوفه همان مسجدالاقصی است.

حضرت ابراهیم در این محل ساکن می‌شود که در پیری دو فرزند می‌آورند که این دو فرزند در این سرزمین بزرگ می‌روند و دین را در این چهارراه گسترش دهند که کم‌کم به‌کل جهان گسترش پیدا کند.

که همین‌طور هم می‌شود اما به ماجرای بنی‌اسرائیل و کم‌کم ظهور مسیح و به صلیب کشیدن یا نکشیدن او.

توجه کمتری از نظر تمدنی به شبه‌جزیره عربستان شده است. خداوند فرمان می‌دهد که کی از این فرزندان را در این سرزمین قرار بده. که این محل دحو الارض است و موقع طوفان نوح، اینجا خاک بوده، یکی از هفت صفحه زمین، صفحه عربی است که در زیر مکه است و آنقدر محکم است و به‌هیچ‌عنوان در این محل زلزله نمی‌آید و تاکنون هم زلزله نیامده است. خطوط زلزله در مراکز زلزله‌نگاری نیز این را نشان می‌دهد. مکان‌های سرسبز مکان‌هایی است که زلزله زیاد می‌آید یعنی جایی که تکان در آن باشد، دائم در حال رشد است. اما منطقه عربستان که سرسبز نیست زلزله نیز نمی‌آید.

حضرت ابراهیم مأمور شد زن و بچه خود را در اینجا بگذارد. در داستان‌های بنی‌اسرائیل میگویند که ساره حسادت کرد و بعد ساره گفت این را بردار ببر بیرون که حضرت ابراهیم او را در سرزمین دوری مثل عربستان و وسط بیابان بگذارد. موضوع کاملاً امنیتی بوده و کسی نفهمید حضرت ابراهیم کجا رفت. کل این مأموریت بزرگ کردن اسماعیل را هاجر به عهده می‌گیرد. این نشان از نقش زن‌ها درجایی که مردها قفل کرده‌اند دارد.

حضرت ابراهیم می‌دانست چه می‌کند، او می‌گوید که خدایا من این دو را در سرزمینی بدون زرع گذاشتم تا اقامه نماز کنند. یعنی حکومت تشکیل دهند و حکومتی آخرالزمانی تشکیل دهند یعنی حکومتی که وعده داده‌شده. درواقع یک قوم دارد شکل می‌گیرد که حامل یک نطفه هستند و این نطفه کسی بود که باید جهان را نجات می‌داد.

بعدازاین ماجرا در فلسطین ، مأموریت به اسحاق می‌رسد و حضرت ابراهیم فوت می‌کند و اسحاق باقی می‌ماند و حضرت اسحاق فرزندی دارد به نام یعقوب که لقب او اسرائیل است که او دوازده پسر داشته که قرار بوده این دوازده نفر ، دوازده قبیله متحدمسلمان تشکیل دهند و یک قوم تشکیل دهند که خداپرست هستند و در یک سرزمین مهم هستند. در همین نقشه شیطان وارد می‌شود که از همان اختلاف بین برادران و سر یک موضوعاتی مثل حسادت وارد می‌شود. که ماجرای یوسف پیش می‌آید. این از همان چیزهایی است که ظاهرش را بد می‌بینیم اما با این داستان قوم بنی‌اسرائیل مهاجرت کرد و به مصر رفت. این قوم قرار بود از فلسطین به مصر برود.

در زمان یوسف بخشی از مُلک شکل می‌گیرد. ازلحاظ معرفت‌شناسی، کم‌کم توجه به معارف غیر پوزیتیویستی شکل می‌گیرد. زمان حضرت نوح استدلال با محسوسات بود. در زمان حضرت ابراهیم وارد محاجه شدند یعنی دوره عقلانی شدن بشر و با عقل فکر کردن و کم‌کم ماجرای ملکوت که در زمان ابراهیم اتفاق افتاد ، دارد در جامعه فهم می‌شود. مثلاً حضرت یوسف خواب را تعبیر کرد و سه برنامه بر اساس این خواب برنامه‌ریزی کردند. ما از لحاظ معرفتی یک سقوطی کرده‌ایم. زمان حضرت یوسف و بعد سلیمان که اوج این ماجراست که این موضوعات ماورایی و ملکوتی در سطح جامعه می‌آید. بعد از سلیمان، بشر سقوط می‌کند و ما از اوج آن چیزی که در دوره سلیمان بوده، سقوط کرده‌ایم تا به فلسفه می‌رسیم که در یونان شکل می‌گیرد.

حال ما داریم کم‌کم بالا می‌آییم. این جامعه‌ای که هنوز با محسوسات آشنا است، باید با محسوسات بالا رفت مثلاً هر چه بگوییم که تمدن اسلامی و فلان و ... نمی‌فهمند ولی بگویی موشک داریم می‌فهمند.

در ماجرای یوسف، شیطان مستقیم جلو نمی‌آید و از طریق زلیخا وارد عمل می‌شود. نکته بعدی اینکه یک‌لحظه کُفّ نفس در برابر شهوات جنسی، باعث این می‌شود که راه صدساله را یک‌شبه برویم. حضرت یوسف وقتی به آن دو زندانی می‌گوید که به نزد ربّ یا همان ملک که رفتی یعنی رب فقط به معنای خدا نیست.

وقتی به یعقوب گفتند گرگ یوسف را خورده است، تمام گرگ‌ها را احضار کرد و از آن‌ها سؤال کرد. پس چرا یعقوب این‌قدر گریه کرد؟ یعقوب مأموریت داشت که فرزندانش را متحد کند و اتحاد آن‌ها را حفظ کند و فرزندان نیز توبه نمی‌کردند. و حضرت یعقوب نیز احساس می‌کرد که مأموریت به سرانجام نرسیده.

مصر را آقا به‌عنوان پرچم‌دار تمدن اسلامی معرفی کردند. و دشمن تلاش می‌کرد تا انقلاب مصر را نابود کند. این ماجرای مصر در جهان اسلام بسیار مهم است. دانشگاه الازهر مصر و فاطمیون و اولین حکومت قدرتمند شیعی در مصر به وجود آمد. آخرالزمان منبر تبلیغی امام در مصر است. این ویژگی مصر است زیرا این‌ها آماده نیستد و خداوند بهترین سرزمین را در اختیار این‌ها گذاشته‌اند و فرزندان یعقوب اگر به مصر رفتند قرار شد آدم شوند و بازگردند به فلسطین و پس‌ازآن به عراق بازگردند.

این‌ها مدتی در مصر می‌مانند و حضرت یعقوب وجود داشت و به‌عنوان رئیس این قوم بود تا اینکه حضرت یعقوب فوت کرد و حضرت یعقوب این‌ها را جمع می‌کند و قول می‌گیرد که این‌ها مسلمان بمیرند و دیگر اشتباه نکنند و می‌میرد و ریاست قوم به یوسف می‌رسد و قوم هم دارد پرجمعیت می‌شود و تا زمانی که بمیرد و هشدار می‌دهد که بعد از من شما گرفتار فرعون می‌شوید و منجی‌ای پیدا می‌شود به نام موسی و شما را نجات خواهد داد.

بعد از یک مدتی از یوسف، فرعون پیدا می‌شود. فرعون شخصاً با ابلیس ارتباط داشت. ابلیس به‌واسطه فرعون وارد می‌شود. علم ستاره‌شناسی در آن زمان بسیار پیشرفته بود و تا روز و ساعت به دنیا آمدن حضرت موسی را می‌دانستند که کی است و پسرهایی که در اینجا به دنیا می‌آمد را می‌کشتند. فرعون می‌خواست ارعاب در دل مردم ایجاد کند. این‌ها مدانند که حریف منجی نمی‌شوند و کاری که می‌کنند این است که آن‌قدر ترس ایجاد کنند که کسی جرئت نکند، سراغ منجی برود. چرا بعدازاینکه موسی بزرگ‌شده، دوباره این سیاست را اجرا کرد؟ یعنی وقتی موسی یک جوان سی چهل‌ساله شده بود، بازهم پسران را می‌کشت.

فرعون آن شبی که نطفه حضرت موسی شکل می‌گیرد، جشنی راه می‌اندازد و همه را دعوت به جشن می‌کند، و همه مردان بنی‌اسرائیل را دعوت می‌کند به خانه‌هایشان تا کسی از مردان کنار همسرانشان نباشند. و هوا طوفانی می‌شود و زن‌ها به محل جشن می‌ریزند به دنبال شوهرانشان. ولی پدر موسی نگهبان کاخ فرعون بود که مادر موسی به نزد او می‌رود و در کاخ فرعون نطفه شکل می‌گیرد.

حضرت هارون یک سال با موسی از نظر سنی فاصله دارد. و قرار شد برای از دست نرفتن نسل یک سال فرعون بکشد و یک سال نکشد.

حضرت موسی در کاخ فرعون بزرگ می‌رود و حضرت موسی از کودکی زیردست فرعون بزرگ شد و حکومت‌داری یاد می‌گیرد.او در دربار داشته یک کودتای آرام را شکل می‌داده که آسیه مسلمان شده بوده و مؤمن آل فرعون مسلمان شده بوده و اگر این روند ادامه پیدا می‌کرد، تمام دربار را می‌توانست بگیرد بدون خونریزی.

کم‌کم ذکر منجی همه‌جا مطرح‌شده بود و در دربار و بیرون خود را معرفی کرده بود و کم‌کم داشت قیام آماده می‌شد. یکی از این کسانی که مسلمان شده بود، با این قبطی دارد دعوا می‌کند. و وقتی موسی دید این فرد اطلاعات را به دست آورده و کافر هم هست، او را می‌کشد، فردا دوباره طرف با یکی دیگر دعوا می‌کند و موسی می‌خواهد این فرد کار خراب کن را بکشد که داد میزند که موسی می‌خواهد مانند دیروز مرا نیز بکشی که همه می‌فهمند که این موسی بود که دیروز فرد را کشته بود. موسی فرار می‌کند و مسیر طولانی را طی می‌کند. و به مدین می‌رود و زیر دست شعیب میرود. و یک دوره زیر دست پیامبر باشد و چوپان باشد.

ذبح یعنی کنده شدن از تعلقات

خداوند برخی از اطلاعات را از شیطان پنهان می‌کند و همه اطلاعات در قرآن آ»ده است با تمام جزئیات.

جلسه نهم: 16 اردیبهشت 1394

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضرت موسی به مدین رسیده و بعد از ماجرای دختران حضرت شعیب. حالا می‌گوید رب انی لما انزلت من الخیر فقیر. حضرت موسی از چاه آب میکشیده یعنی زورش هنوز پابرجا بوده و آب هم دیده و به شهر هم رسیده یعنی وضعیت خوبی پیداکرده. در این عبارت صیغه ماضی به‌کاررفته یعنی خدایا در طول زندگی من هرچه خیر بر من نازل کردی،(فقیر: کسی که ستون فقراتش زیر یک باری خم می‌شود را فقیر میگویند. کسی که بار لطف خدا را نمی‌تواند تحمل کند آن کس را فقیر میگویند.) بعد دختر حضرت شعیب جلو می‌آید و بعد هشت سال یا ده سال او را به بهانه مهریه نزد خود نگه می‌دارد تا او را آماده کند. بالاخره او ده سال را کامل کرد و بعد می‌گوید که می‌خواهد برگردم به مصر یعنی حضرت موسی هنوز به دنبال آن مأموریت است. که وسط راه در سینا کوهی می‌بیند که مخواهد به بالای کوه برود و آتش بیاورد که بعد پیامبر می‌شود.

درخواست حضرت موسی (رب اشرح لی صدری ... و جعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی اشدد به ازری ...) که خدا هم می‌پذیرد. درخواست چنین چیزی جزو اصول و لوازم نبوت هست که این خط امتداد پیدا کند. آن نوع درخواست را پیامبر ما هم می‌کند که امام علی را به‌عنوان ادامه‌دهنده خط انتخاب می‌کند.

حال که حضرت موسی بازمی‌گردد. ابتدا او را کسی نمی‌شناسد بعد او را در دربار فرعون می‌شناسند منتهی با یک ادعای بزرگتر. اما ماجرای افکار عمومی به وجود می‌آید برای همین فرعون او را سریع نمی‌کشد. بلکه منت می‌گذارند که ما تو را بزرگ کردیم که موسی می‌گوید این چه منتی است که میگذاری و بنی‌اسرائیل را به بردگی گرفتی که فرعون می‌گوید این‌ها ساحرند و بعد روزی را برای رقابت تعیین می‌کنند که همه جمع می‌روند و مانند ماجرای ابراهیم حال آن ماجرا در انظار عمومی اتفاق می‌افتد که ماجرا برای فرعون سنگین تمام می‌شود. که خیلی در همان‌جا ایمان می‌آورند و پشت این جریان قرار می‌گیرد. اینکه در همان‌جا فرعون می‌گوید شما را مجازات می‌کند و آن‌ها میگویند که در همین حیات دنیا نهایتاً هر کار که میتوانی میکنی و در آن دنیا نمیتوانی کاری کنی. یعنی از قبل این مردم آماده شده بودند. بعد کشتن ساحران، تیمی که در دربار به وجود آمده بودند، جلو می‌آیند و فرعون اینجا نمی‌تواند همه را بکشد که تصمیم می‌گیرد صبر کند که این صبر کردن چهل سال طول می‌کشت.

اصل مأموریت موسی این نبود که فرعون را کنار زند و خودسر کار بنشیند بلکه باید با او با قل لیّن صحبت کند و بلکه او هم ایمان آورد و اصل ماموریت در هدایت قوم بنی‌اسرائیل بود که سپس آن‌ها را به همان چهارراه جهان بازگرداند. بعد چهل سال فرمان هجرت می‌رسد که در یک‌شب، به نقل تورات حدود 600 هزار نفر آماده هجرت می‌روند. حال یا فرعون خبر نداشت یا خبر داشت، یک لشکری حدود یک‌یک میلیون و 600 هزار نفر را به سمت آن‌ها می‌فرستد.

زمین‌های کشاورزی آن‌ها و خانه و سکونت آن‌ها در کنار رود نیل بوده و در کنار رود نیل رفتند تا به دریای سرخ رسیدند. فاصله زیادی را که میگویند در یک‌شب این‌ها رفتند که فاصله عجیبی است که آیا معجزه‌آسا بوده است؟ باآن‌همه پیرزن و ... ممکن است بیش از یک‌شب بوده باشد. حالا بنی‌اسرائیل شروع کردند به غر زدن البته در این چهل سال هم غر زدن بوده اما در اینجا به دریا رسیده‌اند و تعقیب هم می‌روند و حالا آمادگی بیشتی برای غر زدن دارند. حالا یوشع بن نون با اسب به آب میزند ولی غرق نمی‌شود و موسی می‌گوید به آب بزنید که آن‌ها جرأت نمی‌کنند اما موسی عصای خود را به آب میزند تا دریا شکافته شود که مردم رد شوند که گفتند دوازده راه باز کن که هرکدام از یک‌راه بروند اما بهانه آوردند که این راه از آن راه خبر ندارد که چه‌کار می‌کنند یعنی وحدت قومی هم نداشتند.

لشکریان فرعون که این شکافته شدن دریا را می‌بیند متزلزل می‌روند اما فرعون می‌گوید که دریا به امر من شکافته شده که لشکریان به داخل آب می‌روند و غرق می‌روند که برخی از قوم موسی میگویند که ما باید بازگردیم به مصر ولی مأموریت این بوده که به فلسطین بروند. که با دیدن بت‌پرستی برخی از این‌ها گفتند که یک بت هم برای ما درست کنید که ما هم بپرستیم ه موسی این‌ها را پانزده سال به صحرای سینا می‌برد تا به دور از تعلقات دنیوی آن‌ها را در این بیابان رشد دهد و مشکل غذا و آب آن‌ها را با زدن عصا به سنگ مشکل آب آن‌ها را برطرف کرد و غذای آن‌ها منّ و سلوی بوده که نون را به‌وسیله آرد حاصل از خشک شدن شبنم گل‌ها به دست می‌آوردند. و از پرنده‌هایی که می‌توانستند به‌راحتی آن‌ها را بگیرند. این غذا را فقط بین الطلوعین می‌توانستند به دست آوردند و هر کس باید غذای خود را می‌گرفت والا غذا فاسد می‌شد.

موسی این قوم را سازمان‌دهی می‌کند و با یک شیپور مرس می‌دمد که این‌ها را سازمان‌دهی کنند. و هرکدام از گروه دارای فرماندهان و ... بودند.

این گروه قرار بود در آن مقطع حزب‌الله باشند. لذا چهره شناسی که پیامبرشان به ایشان آموخت برای شناسایی پیامبر اسلام برای آماده‌سازی روز موعود. البته این اطلاعاتی که در نزد ایشان است، اطلاعاتی دقیق و کاملی نیست بلکه تمام اطلاعات در قرآن کریم است که دارای بطن‌های بسیاری است.

در اینجا چیزی که به آن‌ها کمک می‌کند، حبل من الله و حبل من الناس است. یکی کتاب آسانی و از جانب خداست.

اطلاعاتی که به آن‌ها می‌دهد خیلی جالب است. این‌ها فرمان می‌گیرند که بروید پوشش گیاهی منطقه را ببینید و سایر اطلاعات تا بتوانیم برای مبارزه آماده شویم. در اردوگاه عملیات روانی می‌کنند که این‌ها غول هستند و... و آن‌ها به موسی میگویند که تو باخدایت برو بجنگ ما اینجا منتظر هستیم.

از این به بعد دیگر حضرت موسی این‌ها را رها می‌کند و این‌ها چهل سال در بیابان سرگردان می‌روند و نقطه آغاز سقوط این قوم می‌شود. و حضرت موسی ناپیدا می‌شود که حتی قبر او معلوم نیست در کجاست. این‌ها چهل سال دیگر سرگردان‌اند مگر اینکه جوانانشان سرکار بیایند که یک کاری بکنند که آن‌ها نیز آدم‌حسابی نبودند و بعدازآن هم دیگر به درد نمی‌خورد. بعد از این‌ها به فلسطین می‌روند و حکومت را در آنجا آغاز می‌کنند و حکومت بنی‌اسرائیل ازاینجا آغاز می‌شود. تا به زمان سموئیل می‌رسد که او حاکم می‌شود و به او میگویند که یک پادشاه بگذار که او به امر خداوند طالوت را انتخاب می‌کنند. بعدازآن کم‌کم حضرت داوود با از بین بردن جالوت، مطرح می‌شود. تا پایان دوران حضرت داوود و سرکار آمدن حضرت سلیمان تا بالاخره حضرت سلیمان هم ملک و هم پیامبر می‌شود.

سلیمان پایان دوران سوم اولوالعزم و پایان دوران موسوی بود. ملکی در اینجا شکل‌گرفته که لاینبغی لغیر بعده. ملکی که اجنه نیز در آن به کار گرفته‌شده بودند.

آثار این ملک عظیمی که در دو هزار و پنجاه سال پیش اتفاق افتاده بود معلوم نیست کجاست.

بشر نیز به منطق جانوران پی برده بود، علوم غریبه نیز جزو علوم بشر بود. این‌ها تا حجاز و یمن و شام و استخر یعنی شیراز را نیز تسخیر می‌کنند. این شباهت‌هایی که بین معماری ایران و یونان هست نیز به این دلیل است که این نوع معماری باید معماری سلیمانی باشد.

به محل پاسارگاد می‌گفتند مشهد ام النبی(یعنی جایی که مادر سلیمان در آنجا به شهادت رسیده است.)

بعد سلیمان این قوم دیگر کاملاً حالت سقوط و فروپاشی دارند. آمده که یکی از سرداران سلیمان می‌خواست کودتا کند که کودتای او کشف شد و او به مصر فرار کرد. و بعد از فوت سلیمان که مدت فوتش مخفی بود. این قوم چند دسته می‌روند و عده‌ای به سامره می‌روند و عده‌ای به یهودیه می‌روند.

یک پادشاه به نام شالماناز به کشور اسرائیل حمله می‌کند. یهودی‌های سامری تقریباً کامل از بین رفتند و تعداد زیادی از آن‌ها باقی نماندند و الآن هم تعدادی حدود چند هزار نفر باقی‌مانده‌اند با همان عقیده‌های سنتی.

اسم سامره بعداً همان سامرا است.

بنی‌اسرائیل تبدیل‌شده‌اند به همین یهودی‌ها و حکومت آشوری‌ها هم از بین می‌روند و نوبت به حکومت بابلی‌ها می‌رسد.

\*این جلسه خوب ننوشتم.

جلسه دهم: 23 اردیبهشت 1394

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بخت‌النصر حمله کرد و بعدازاینکه در زمان آشوری‌ها ده سبت از اسبات یهودی‌ها از بین رفتند و کشور یهودیه باقی ماندند و بنی یهودا و بنی بنیامین زندگی می‌کردند و سرزمین آبادی داشتند.

بخت‌النصر مله می‌کند و دعوایی بین عراق و مصر بوده و یهودی‌ها فتنه می‌کنند و بعد از حمله بخت‌النصر، این‌ها را گوشمالی می‌کنند.

خلاصه اینکه در این حمله معبد یعنی قدس یا هیکل سلیمان به آتش کشیده می‌شود.(والیدخل المسجد کما دخلوه اول مره)

قدس را خراب می‌کنند و تورات را نیز می‌سوزانند. تحریف تورات ازاینجا شروع می‌شود و هر چه از تورات مانده را می‌برند عراق و این ماجرا به اسم دیاسپورا یا اولین مقطع دیاسپورا یا آوارگی قوم یهود که در تاریخشان بعد از هولوکاست مهم بوده است.

حزب شیطان با پوشش جنگ بدون سروصدا وارد عراق می‌روند در آن زمان بخت‌النصر این‌ها را با نام اسیر به عراق می‌برد. در بین این اسرا نیز انبیا بودند اما مدیریت این صحنه را حزب شیطان انجام می‌داد

این‌ها در عراق تجارت را دست گرفتند و یهودی‌ها از قدیم اهل تجارت بودند. آن‌ها در آنجا زمین خریدند و زمین‌های آنجا را دست گرفتند(آمریکایی‌ها به حلّه رفتند و زمین‌هایشان را می‌خریدند)

در زمان پسر بخت‌النصر، آن‌ها به پست‌های حکومتی نیز می‌رسند و در عراق مستقر می‌روند و یک‌قدم به سمت شرق می‌آیند. این‌ها از مصر به فلسطین آمده بودند و حال به عراق آمدند.

ما چهار زمین راهبردی را پیدا کردیم(عراق، مصر، حجاز، فلسطین) اینجا مسئله ایران مطرح می‌شود(چیزی ه امروزه مطرح است میگویند نیل تا فرات این‌ها میگویند این‌طرف فرات قومی زندگی می‌کنند که در آخرالزمان آن‌ها را از بین خواه برد که همان ایرانی‌ها هستند) ایران به‌عنوان انرژی‌دهنده به این سیستم است و چون در حاشیه تمدنی این سرزمین هستند و کمتر اتفاقات اینجا بر روی این سرزمین تأثیر می‌گذارند.

ایران بعداً به‌عنوان نگهبان ایت تمدن خواهد شد(حضرت نوح)

آن‌ها کلی هزینه کردند و ثروت‌هایی که در زمان ملک سلیمان به دست آوردند را خرج کردند این‌ها فقط به یک قوم جنگ‌جو نیازمند بودند و چون خودشان اهل جنگ نبودند این قوم جنگجو ظاهراً هخامنشیان بودند که بعد کورش از این نسل قیام کرد و حکومت‌های در ایران را یکپارچه کرد. از زمان حضرت نوح به این‌طرف تمدن‌هایی در ایران وجود داشته.

کورش ظاهراً از این سرزمین نیست.

یک سرزمین دیگر هم به اسم ترک و روم بوده است که این سرزمین‌ها از سرزمین‌های حزب شیطان است البته ترک به معنای این سرزمین‌های آذربایجان نیست.

سرزمین‌های شمال شرق دریای خزر تا مرز چین یعنی فاصله خراسان تا چین را سرزمین ترک میگویند. سرزمین‌های در مناطق شمالی جغرافیای زمین هیچ‌گاه تمدن به آن صورت شکل نمی‌گیرد. امروز هم پیشرفت روسیه را مانند غرب نمی‌بینیم. از قدیم مردم این سرزمین به این صورت بوده‌اند که حمله می‌کردند به سرزمین‌های تمدنی و غارت می‌کردند و بازمی‌گشتند به همان سرزمین‌های خودشان.

زمان سلجوقیان یک گروه از این قوم ترک را مهاجرت می‌دهند و به سرزمین‌های روم می‌آورند و به اعتبار ترک بودنشان این سرزمین‌ها را نیز ترک میگویند و به آن‌ها سلاجقه روم میگویند و بعد کجاوران این‌ها نیز بر این اساس ترک شدند. قیافه‌های این ترک‌های امروزی هم خیلی شبیه رومی‌ها هستند.

در ایران هر وقت خواسته بنیه‌ای تمدنی شکل بگیرد، حملاتی از قوم ترک را منجر می‌شود مثل حمله مغول و افغان و ... . از طرف غرب نیز همیشه تحدید تمدنی شدیم یعنی همیشه ترکیه مانع رسیدن تمدن ما به غرب بوده است و هنوز هم همین الگو عمل می‌کند.

در زمان صفویه یک سد به نام عثمانی زدند و ماجرای ما را همیشه جنگ شیعه و سنی قراردادند. یعنی ماجرای صفویه و عثمانی یک پیش‌دستی از طرف شیطان بوده است.

هنوز همسایه غربی ما درست نشده بود و حمله‌ها از شرق و شمال شرق بود.

گفته‌شده که کورش مادرش بزچران بوده و پدرش هم راهزن بوده در روسیه. آدمی که او را یافتند و تجهیز کردند و او را برای حکومت ایران فرستادند. مثل صدام و رضاشاه و...

این حکومت در ایران و عراق همزمان ایجادشده است. این‌که میگوییم که کورش آمده و این قوم به اسارت درآمده را آزادکرده است درصورتی‌که این قوم در آن زمان دیگر اسیر نبوده‌اند.

حتی اگر کورش را آدم خوبی بدانیم، نیمه دوم هخامنشیان دیگر حکومت منحرف‌شده بود.

کورش حکومت‌های الهی داخل ایران را شکست می‌دهد و حکومت واحد تشکیل می‌دهد ولی در فرزندان کوروش این کار ادامه نمی‌یابد، کمبوجیه و بردیا. که بردیا را همان اول می‌کند و کمبوجیه نیز در جنگ مصر کشته‌شده است که اخیراً آثار آن را در مصر یافته‌اند.

داریوش که از سربازان کوروش بوده اما بعداً نسب سازی کرده‌اند که داریوش همخون کوروش است. داریوش یک امپراطوری بزرگ تشکیل می‌دهد. در زمان خشایار شاه، استر که یک دختر یهودی بود و خشایار شاه را فریب داد و بعد ملکه را کنار میزند و بعد استر می‌شود ملکه اصلی که او پسرعمویی داشته به نام مردخای که بعد از دوره‌ای او وارد دربار می‌شود و نهایتاً یک وزیر ضد شیطانی داشته به نام هامان که خشایار با توطئه این‌ها او را می‌کشد و بعد امضایی از خشایار می‌گیرند که هر کار می‌خواهند بکنند که آن‌ها هم در سه روز کلی قتل‌عام می‌کنند و روز سوم همان سیزدهم فروردین بوده است. این دو نفر یعنی استر و مردخای در همدان مقبره دارند.

پور پیران یک کتابی دارد به نام دوازده قرن سکوت که هیچ یک از باستان شناسان آن را قبول ندارد او در هخامنشیان شک کرد. او آن‌ها را قومی میداند که به شکل قومی متجاوز به ایران حمله کردند که هیچگاه ایرانی‌ها آن‌ها را قبول نداشتند. این قوم وحشی را پارس میگویند که صدای سگ است و پارسه یا پرسه که به معنای ولگرد است یعنی این‌ها قومی ولگرد بودند. سابقه ایشان هم توده ای بوده‌اند و کتابایشان اجازه چاپ نداشته.

پایان این دوره، این‌ها ذیل حکومت هخامنشی پخش می‌روند. یک گروه از این‌ها به فلسطین بازمیگردند و...

\*این جلسه ناقص نوشتم.

جلسه دوازدهم: 6 خرداد 1394

بسم‌الله الرحمن الرحیم

رسیدیم به وضعیت شبه جزیره حجاز در بدو ورود پیامبر اکرم ص. دو کار از مجموع فعالیت پیامبر می‌شود استخراج کرد: 1- معرفی دین 2- معرفی امیرالمومنین از طرفی حزب شیطان چند کار کرده 1- تقابل با جانشینی امیرالمومنین 2- ترور پیامبر اکرم که از زمان ها قبل این کار را آغاز کرده است و پدران پیامبر را اینگونه ترور میکرد 3- نفوذ در سیستم 4- دخالت خارجی(مثل جنگ های صدر اسلام که در ابتدا همه مشرکین بودند و در جنگ احد یهود وارد شدند و تا جنگ خیبر که اوج این تقابل است و کم‌کم جریان روم روی کار می آید.) تا در این جریانات پیامبربه شهادت می‌رسند.

بعد از پیامبر قوس نزول به پایان رسیده و در حال چرخش به سمت قوس صعود هستیم. حضرت زهرا امامت را به نبوت چسباندند. بعد از پیامبر خلافت به ابوبکر می‌رسد و اکثر این‌ها به دست معاویه کشته شدند. در این ماجرا بنی امیه مساله اصلی است و رو شدن دست بنی امیه ما را نزدیک ظهور قرار می‌دهد و مساله ما تا ظهور بنی امیه است اما ماجرای حق حضرت زهرا ماجرایی است که مربوط به بعد از ظهور است و نیازمند درکی عمیق تر است. ابولولو یک سرباز ایارنی است که در جنگ ایران و روم به دست رومیان اسیر می‌شود و از روم به‌عنوان سرباز رومی اسیر مسلمانان می‌شود و غلام ابو عبیده می‌شود و طراحی کردند که با کشتن عمر این ماجرا را به گردن امیرالمومنین انداختند ولی هوشیاری امیالمومنین نگذاشت این ماجرا به گردن او بیافتد و بعد ماجرای قتل عثمان است ک بعدازآن ماجرای بنی امیه آغاز می‌شود آن‌ها این سه خلیفه را کشتند تا با امیرالمومنین مقابله کنند یعنی همه را به گردن او بیاندازند. مردم به‌عنوان خلیفه با امام علی بیعت کردند ولی بیعت امامت نبود که بعدازآن فتنه هایی از جمله جمل آغاز می‌شود و پایگاه عوض می‌شود و کوفه مرکز شیعیان می‌شود. بعدازآن ماجرای کربلا که می‌شود نقطه عطف تاریخ و قله تحلیلی ما عاشوراست. حوادث قبل از عاشورا برای آماده‌سازی این روز بود و حوادث بعدازآن در نتیجه این روز بود.

یک هجمه فرهنگی سنگینی یزید کرده بود به طوری که اسم خوانندگان و مطربان مدینه در تاریخ مانده است.

بعد از ماجرای کربلا یک هسته ی مرکزی به وجود آمد از شیعیان و امام سجاد یک فضای لطیف و معنوی به وجود آوردند و با حفظ عاشورا شیعه را آماده برای زمانهای بعد میکرد. در زمان امام باقر و امام صادق توسعه علمی آغاز می‌شود و رشد علمی سریعی اتفاق می افتد یک قسمت از آن به خاطر ضعف بنی امیه و بنی عباس بود. قدرت علم سازی ائمه را نشان می‌دهد که میتوانیم با قدرت علمی ائمه به سرعت میتوانیم تولید علم کنیم. یعنی اگر علم بر مبنای اسلامی باشد میتواند به سرعت رشد کند. بنی عباس بعد از این متوجه شد و با نهضت امام کاظم مبارزه می‌کند و او را به زندان می اندازند. تا به زمان امام رضا میرسیم که بعد از برخورد شدید با امام کاظم مجبور می‌شود امام رضا را تحویل بگیرد. (این افراط و تفریط از پی آن از ویژگی های حزب شیطان است) در زمان امام رضا دوباره باب علم باز می‌شود و در این زمان علم به اوج خود می‌رسد که سرشار از معرفت است. مامون نتیجه ی این رشد علمی بود که به راه اندازی آکادمی و ... دست میزنند و نهضت ترجمه و ... آغاز می‌کنند تا با علم امام رضا مقابله کند.

حزب شیطان یه این صورت کار نمیکند که مثلا چند نفر با هم نشستند و گفتند چه کار کنیم و به این نتیجه رسیدند که مثلا دارالترجمه بزنند نه اینطور نیست بلکه این جریانات در نتیجه یک روند تاریخی صورت میگیرد.

کم‌کم از زمان امام جواد علیه السلام ماجرای غیبت اغاز می‌شود و کم‌کم حضور امام در جامعه کم می‌شود. ما نباید غیبت را نتیجه عجز خدا بدانیم بلکه این یک سنت است برای رشد انسان. این علم که در انجا رسیده بود در یک جا ذخیره شد تا یک زمانی که مردم در زمان غیبت آماده شوند تا اینکه امام بازگردند این علم در ایران به امانت سپرده شده و وجود مبارک امام رضا در ایران ممکن است به همین علت باشد. این علم که در ایران آمد و امام رضا نیز تعارف نمیکند و میگوید که برای چه چیز آمده است که در نیشابور آن خطبه را ایراد می‌کند و میگوید که من برای شناساندن توحید و امامت آمده ام و با شهادت خود این را نشان می‌دهند و امام رضا در مرو شهید نشدند و طی یک سفر به طوس به شهادت رسیدند و مرزهای ما را ایشان درست می‌کنند. بعد از این ماجرا ما موج هجرت امامزادگان را به ایران شاهدیم.

مسیری که امام رضا آمد همان مسیری است که بعدازآن شاهجراغ همان مسیر را می آید. که مامون از این سفر میترسد و بعد نامه ای مزند که قیام این‌ها را با نیرنگ متفرق می‌کند و بعد این‌ها به شهادت می‌رسند. و حضرت معصومه از خط شمالی به ایران می آید و در ساوه مسموم می‌شود که میگوید مرا به قم برسانید و در آنجا مرکزی به وجود می آید برای شیعه و این مثلث مشهد و قم و شیراز می‌شود ناحیه تمدنی ما و زندیه و هخامنشیان و ... پایتخت خود را به شیراز می آورد و این ناحیه ناحیه ای تمدن ساز است. این سه نقطه دروازه های اصلی تمدنی ما هستنداز شیراز بسیاری به زنگبار می‌روند و در آنجا آثاری به جای میگذارند. ما از هر تمدنی در مرزهای خود نماینده داریم یعنی یک سری مردم از آن‌ها دارند زندگی می‌کنند که به منزله قدرت ما هستند.

اگر مشهد را محور بگذاریم و از ان به شیراز وصل کنیم و ادامه دهیم به مکه میرسیم و از مشهد به قم و ادامه دهیم به قدس میرسیم از قدس به مکه همان خط هجرت ابراهیم است و خط شیراز به مشهد همان خط مسیر امام رضا است. و مرکز همه این خطوط و مثلث بزرگ کوفه است. وسط مثلث کوچک اصفهان است. اصفهان یک مکان ظاهرساز است و زمان جنگ و مهاجرتی که از اهواز می‌شود، منطقه ای از اصفهان(زینبیه) که برای تفریح بود تبدیل به منطقه ای جرم خیز شده بود و الان دارند آن را میسازند.

در این منطقه یک ظرفیت تمدنی وجود دارد که ما باید روی ان سوار شویم و بر روی آن برنامه ریزی کنیم و از نظر مکانی مانند زمانی یک مقاطعی وجود دارد مثلا شب قدر از نظر زمانی یک زمان خاص است برخی مکانها نیز همینطور است.

(یک بار استاد خواب دید که امام و مکارم که به امام گفت که به مکارم بگید بیان شیراز و امام و مکارم یک نگاهی به هم کردند و خندیدند و گفتند که نه با اقای مکارم هم درست نمیشه)

کتاب تبار انحراف و کتاب مهار انحراف از طائب

علوم مختلف را باید یاد بگیریم چون به فهم همدیگر کمک می‌کند.

جلسه سیزدهم: 20 خرداد 1394

بسم‌الله الرحمن الرحیم

جریان ما وارد فاز اجرایی شده است که جریان علمی در زمان باقرین تقویت شده و از بحث های تمدنی بهره مند بوده تا رسیده به زمان امام رضا که به بحث های .... رسیده

از زمان امام کاظم جلوی تربیت شاگرد گرفته شد و به سمت دوران غیبت رفته ایم که در این دوران انسان های تمدن ساز و حمله علم تربیت شدند و دوران غیبت تقریباً از زمان امام جواد آغاز شده است. این جریان علمی به اوج رسیده و این جریان تربیت شاگرد، ادامه پیدا کرد. با مهاجرت امام رضا به ایران و در ÷ی آن مهاجرت فرزندان آن حضرت به این کشور، برای آماده‌سازی ایران برای مرکز علم است.

ما یک مکتب در قم داریم و یک مکتب بغداد داریم که بیشتر عقلی است و به عقل و کلام و .. کار داشتند و از آن طرف در قم بیشتر حدیثی بودند و به نص کار داشتند و در بغداد به دلیل نزدیکی به اهل سنت مکتبی ساخته می‌شود به اسم مکتب فقهای اصولی و این مکتب در بغداد دارد از قم پیشی میگیرد. یعنی از قم این جریانات علمی شروع شده و به بغداد رسیده. از زمان امام کاظم به این‌طرف جریان نیابت راه افتاده است و شیعیان کم‌کم یاد می‌گیرند که باید با نایب ارتباط برقرار کنند. تا به زمان غیبت صغری میرسیم. ما در این زمان از طریق یک نایب با امام ارتباط درایم و بعد از غیبت کبری آن نظام نواب که قبلا بود از بین رفت و نظامی شکل گرفت که از طریق فقها میتوان به امام دست یافت. فقها به طور عام نایب امام می‌روند و شیخ طوسی این جریان را مدیریت می‌کنند و در یک بار حمله ای به خانه او می‌شود و او به اعتراض به نجف می آید. تا مدت زیادی روش او حاکم بوده و بعد حوزه نجف با سستی مواجه می‌شود و منتقل به حلّه می‌شود . کم‌کم مکتب حله به ثبوت میرود و بعد به حلب میرود و بعدازآن همینطور به سمت غرب میرویم و بعدازآن بعلبک یعنی همینطور داریم مذهب مان را بین المللی تر میکنیم. تمام این سرمایه در بعلبک جمع شده و مواجه می‌شود با دعوای سنی شیعه در منطقه عثمانی و در این فرصت صفویه روی کار می آید و اصفهان مرکز می‌شود و حدیث و فلسفه و ... رشد می‌کنند و این هنر علماست نه حکام صفویه زیرا علما از این فرصت استفاده کردند. تا زمان ملا امین استرآبادی در کربلا. دعوای بین اصولیون و اخباریون به دلیل بیش از حد بها دادن به عقل و از آن طرف باعث اخباریگری بیش از حد نیز شد (افراط و تفریط) این موضوع تبدیل به دعوا شد و به جنگ هم تبدیل شد تا با قیام استاد وحید بهبهانی که اخباریگری ور می افتد تا اینکه این مرکزیت به قم بازمیگردد و دوباره بعد از قم به نجف بازمیگردد و نجف بار دیگر رشد می‌کند. در نجف اصولیون جدی حاکم هستند که ناگهان با تمدن غرب مواجه هستند. که در این زمان در دوره مشروطه کلاهی بزرگ سر ما و سر حوزه نجف رفت تا که علما پشیمان شدند از اینکه از مشروطه حمایت کرده بودند و این داستان ادامه می یابد تا می‌رسد به انقلاب اسلامی. قم در زمان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم احیا می‌شود و مرحوم عبدالکریم متهم به سیاست گریزی است اما در واقع این طور نیست و زمان او نمیتوانست وارد سیاست بشود و ایشان در یک جاهایی با حکومت مبارزه کرد مثل زمان رضاشاه که گفتند اوقاف باید از حوزویان امتحان بگیرند و ایشان نگذاشت. تا زمان مرحوم بروجردی بار دیگر این حوزه احیا می‌شود و به صورت بین المللی احیا می‌شود درصورتی‌که مرحوم حائری در سطح ملی آن را احیا کرده بود. مهمترین کار سیاسی مرحوم بروجردی مکاتبات با الازهر بود و کم‌کم به اعتراف الازهر به اینکه شیعه هم یکی از مذاهب رسمی اسلام است.

انقلاب اسلامی پایانی بود بر منازعه معارف اسلامی و کم‌کم قم دارد بار دیگر به مرکزیت در جهان می‌رسد.

انقلاب اسلامی اگر همان باشد که منجر به ظهور شود، وعده داده شده بود. (والفجر- منظور از قبل از صبح و نزدیک ظهور است که کم‌کم در فجر تا صبح نور زیاد می‌شود در ظهور هم همینطور است که کم‌کم از یک انقلاب اتفاق می افتد تا به ظهور می‌رسد. انگار ما وارد ظهور صغری شده ایم تا به ظهور کبری برسیم. (.... والیستخلفنکم بقوم یحبهم و یحبونه) که در روایات ذیل این آیه آمده است که سلمان و قوم سلمان این قوم هستند. که نشان می‌دهد ممکن است این انقلاب همان باشد که وعده داده شده.

(سوره مجادله از آیه نوزده)ابتدا حزب شیطان را توضیح می‌دهد تا این‌که پایان ماجرا را میگیود غلبه حق است. در دعوای بین حزب حق و باطل به جایی می‌رسد که حزب حق با حزب باطل میجنگند و حی اگر برادر یا خانواده او باشد. این‌ها ایمانشان ثابت است. و سرنوش آن‌ها را در زمین و همینطور در آخرت میگوید. حزب‌الله نازله دارد و در کامل آن شیعیان امیرالمومنین است و کم‌کم می آید پایین.

(سوره حشر) چون ظهور کم‌کم به حشر نزدیک می‌شود. و وعده می‌دهد که با یهود میجنگیم و ....

این مسائل را فقط ما میدانیم یا دشمنان ما هم میدانند؟ اگر آن‌ها میدانستند، پس باید آن‌ها توقع این انقلاب را داشته باشند. و سعی می‌کردند که به نحوی جلوی آن را بگیرند و تمام ماجرای قبل از انقلاب به این دلیل است در این جا میتوانیم رهبری ویژه امام را ببینیم که تمام توطئه ها را خنثی کرد. انقلاب اسلامی شکل گرفت و مرحله به مرحله جلو آمد و انقلاب تثبیت شد.

علائم حتمی

23 ماه مبارک که جمعه است صدایی پخش می‌شود و میگوید حق با علی و شیعه علی است و همه این صدا را میفهمند و در همان زمان صدایی پخش می‌شود که میگوید حق با سفیانی است و در آن زمان مثل روز روشن است که حق کجاست و باطل کجاست. ممکن است این صدا کاغذ باشد یا فیلم باشد یا هر چه اما در ماورای آن صدایی است که تمام جهان این صدا را به طور یکسان بشنوند. این روایت میگوید حتی زنان پرده نشین بیرون می‌آیند و به شوهرانشان میگویند که به این جریان بپیوندند اما صدای سفیانی از پایین می آید. امام روز جمعه آخر ماه مبارک را روز قدس اعلام می‌کند. که در برخی از سالها این جمعه ممکن است 23 ماه مبارک باشد. در سال 58 که امام اعلام کردند که روز قدس، جمعه آخر 23 ماه مبارک بود. (پیام امام در همان سال اول روز قدس.)

حال این را اگر مبدا انقلاب خود بگیریم. یعنی 22 بهمن مقدمه ای بود برای آغاز این سه مرحله که امام گفت از 23 رمضان 58 آغاز شد. ما بعد از این ماجراها کم‌کم باید فتنه ها را متحمل میشدیم. تا زمان امام به سر آمد و نشان دادیم که ما همچنان بر سر عهد با ولایت هستیم. و دوره های مختلفی را دیدیم.

از جمله دوره سازندگی و بعدازآن ماجرای کوی دانشگاه و تیر 78 که مردم با پیام آقا به خیابان آمدند و کم‌کم دوران امتحان در سختی کنار گذاشته شد واز دوران احمدی نژاد دوران امتحان در خوشی آغاز شد و بعد از این دوره تا سال 88 که فتنه سختی صورت گرفت که فقط سیدالشهدا توانست آن را جمع کند. مردم در این سی سال امتحانشان را پیروزمندانه گذراندند ولی خواص شکست خوردند. آقا بعد گفتند که فتنه بعدی در سطح بین المللی است و خون و خونریزی دارد. بعد جریان بیداری اسلامی به وجود آمد و بعدازآن ماجراهای بعدی که ماجرای وال استریت هم به وجود آمد.

ما داریم جهان را از اسلام پر میکنیم و صدای خود را به جهان میرسانیم. و در مقابل عده‌ای دارند جلوی پذیرش مردمی را می‌گیرند و می‌خواهند نگذارند ظهور اتفاق بیافتد.

از علائم ظهور قیام سفیانی، خراسانی، یمانی، آتش سفیانی از غرب شروع می‌شود و با سر وصدای زیاد وارد شرق می‌شود و خراسان را خراب می‌کنند و عراق را با خونریزی وراد می‌روند. که همان یازده سپتامبر و ... را میشو با آن تطبیق داد. بعد از کشت و کشتار دو لشکرکشی می‌کند یکی به شام و(دو شام نوشته اند.) که شام اول فلسطین و شام دوم سوریه است. در منطقه قرقیسیه جنگی بین خود سفیانی ها درمیگیرد بعد لشکر سفیانی وارد حجاز می‌شود. در منظقه بیداء که در کنار مسجد شجره کوه قرمزی است که در ان زمین دهان باز می‌کند و سفیانی را میبلعد. قبل آن قتل نفس زکیه بوده است. که بعد از قتل او، 15 روز بیشتر طول نمیکشد که سفیانی از بین می‌روند. بعد قیام شکل میگیرد. اصحاب امام دو گروه هستند که یک گروه وقتی دربستر خوابند خود را در حجاز می یابند. و عده‌ای سوار بر ابر با نام خود و پدرانشان وارد حجاز می‌شود و در آن روز بدون خون و قیام مکه را فتح می‌کنند. خراسانی با امام بیعت می‌کند و امام موقعی که وارد عراق می‌روند، فرمانده سپاه او از فرماندهان سید خراسانی است که همان شعیب بن صالح است. اولین پرچمی که امام به آن سمت بلند می‌روند ترک است و بعد به سمت اسرائیل است.

دعوای اخباریین و اصولیین باعث رمین خوردن ما شد و حمله افغان ها و ... نیز در پی این دعوا بود

مرحوم عسگر اولادی میگویند که سال 41 یا 42 داشت به سمت قم میرفت و دید ساواک او را تعبیر می‌کردند و من نگران شدم و هر جور بود این‌ها را گم کردم و به خانه امام رفتم و چون امام را دیدم گفتم که این نهضت شکست میخوره امام میگفت من به این مردم اعتماد دارم و این انقلاب باید پیروز شود. امام بعد از اصرار عسگر اولادی نگاه کرد و گفت که ما انقلاب میکنیم و پیروز میشویم و در بعد حکومت اسلامی تشکیل میدهیم و بعد ان را صادر میکنیم و بعد آن را به صاحبش میسپاریم و این سی سال طول می‌کشد و شما هستید.